

گنج روان

- محمدعلی معلی

«بعد از قلع و قمع روحانیت و اهل دین در دوران رضاخان قلدر، یکی از حوزه‌های علمیه فعال، در منطقه شرق کشور، حوزه علمیه دامغان بسود که مرحوم آقای ترابی (رضوان‌الله علیه) - عموی امام‌جمعه محترم فعلی- در این شهر بساط درس و علم و معرفت را گسترده... وجود یک حوزهٔ بابردت، به معنای حضور دینی و ایمانی عمیق و اصیل مردم آن منطقه‌است.»

از بیانات مقام معظم رهبری - دامغان - سال ۸۵ بی‌تردید یکی از برجسته‌ترین تربیت‌شدگان حوزه علمیه دامغان، مرحوم حاجت‌الاسلام والمسلمین آقا سید مسیح شاهچراغی است که چهل روز پیش به دیدار حق شتافت.

مرحوم آیت‌الله آقا میرزا آقا ترابی موسس حوزه علمیه دامغان، انسانی گویه‌نشناس بود که از سید طاهر شاهچراغی عدوت کرد، به جمع طلاب مدارس علمیه دامغان بپیوندد. با تربیت این مرد بزرگ بیت پربرکت شاهچراغی در دامغان شکل گرفت.

موضوع این نوشته مرحوم آقا سید مسیح، دومین فرد از این خاندان است که به سلک روحانیت پیوست و این او برادر تا آخر عمر با خرج مشترک در یک خانه محقر زیستند. از آن پس در این خاندان روحانی فرزندانی تربیت شدند که نه تنها مردم دامغان بلکه ملت ایران از پرتو معنویت آنان بهره می‌گیرند.

گل سرسید این بیت شریف سید حسن شاهچراغی، نماینده مجلس شورای اسلامی است. مقام معظم رهبری در وصف این شهید عزیز فرمودند: «در بین شهدای نام‌آور جمهوری اسلامی ایران، شهید شاهچراغی که نه فقط متعلق به مردم دامغان بلکه متعلق به مردم ایران است.»

اکنون چهل روز از رحلت جانسوز عالم شجاع، مبارز، زاهد، ذاکر، با وفا، بخشنده، دلسوز و مهربان می‌گذرد که ملجا و پناه مبارزان و درماندگان بود. این صفات نه از باب تعارف که بعنوان تعریف از مصداق یک عالم عامل است. نام و یاد مرحوم آقا سید مسیح در دل مردم دامغان زنده خواهد ماند. با هر که در آن خطه صحبت داشته‌ایم و خاطره‌ای از او در ذهن دارد که صفات فوق را به خوبی و زیبایی به تصویر می‌کشد. پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند: «من ورخ مومنا فلکما احباه» هر کس زندگی‌نامه مومنی را بیان کند، مانند آن است که او را زنده کرده‌است.» نوشته پیش رو بر سر آن است که بعضی از صفات این عالم ربانی و باخلاق را بنا بر حدیث فوق تبیین کند و خواننده گرامی را به دیدار عالمی ببرد که پناه فرمایش مولا علی(ع)، «دیدارشان، شما را به یاد خداوند اندازد و کلامشان بر دانشان بیافزاید و کردار آنان به سرای برتر ترتیبان کند.»

ای لقای تو جواب هر سوال

مشکل از تو حل شوی بیل و قال
آقا سید مسیح از پیش‌ازان مبارزه در دامغان بود. همیشه در صف اول نهضات‌ات ضد طاغوت مشاهده می‌شد. وقتی که درخیمان با استفاده از تاریکی ششب به منزل او یورش بردند، ابتدا با تدبیر و آرامش، مهمانان مبارز خود را از دستگیری نجات بخشید و آنان را گاه خانواده خویش را به عصر و پایداری فراخواند و با شجاعت هنگام دستگیری فرمود: «ها میراث‌دار جدمان موسی‌بن جعفریم. آن حضرت نیز توسط چنین افرادی دستگیر و زندانی شد.»

بارها می‌فرمود: «من از خدا درخواست کردم که فضیلت شهادت را از خانواده ما دریغ ندارد. خداوند نیز گل سرسید ما را به دست عنایت چید و فرزندم، سید حسن را به حضور خویش پذیرفت.»

بیت شریف شاهچراغی از طول مبارزه مرز هدایت و تبلیغ را و روش و خطا محسوس می‌کرد و پناهگاه روحانان مبارز شهر. همان منزل محقر و و روشی که بعد از انقلاب هیچ تغییری نکرد. در آن بیت همیشه باز بود زیرا به رسم جوامع‌ران، بستن در خانه را عیب می‌شمرد. با این فرق که در این خانه سفره پذیرایی همیشه پهن بود.هیچ‌کس از در خانه او محروم بر نمی‌گشت. خود او دروغ ن‌گفت. خداوند نیز گل سرسید ما را به دست عنایت چید و فرخورد نکرده، مردم را خوب و بد نمی‌کنیم.»

به خاطر دارم با دوست عزیزم سید حسن، فرزند شهید آن مرحوم درست یک هفته قبل از شهادت در آن منزل با صفا نشسته بودیم و دعایی از صحیفه سجاده‌ای می‌خواندیم.

کنار جوی و پای بادی و طبع شعر و یاری خوش

مصاحب دلبری شیرین و ساقی گلعلزای خوش زنگ در به صدا درآمد. سیدحسن رفت. بعد از اندکی بر گشت. از جنب لباسش که اوخته بود چیزی برداشت. باز بیرون رفت و به سرعت آمد و نشست. گفتیم: «که بود؟» نام طربی را برد که در میان مردمان شهر بدنام بود. کارش این بود که مجالس هرزگی را برای اهلسی می‌آراست. گفت: «فلان کس بود. درخواست کمک کرد و گفت: «به خاطر سوابق قبل از ارتقا، اکنون بی‌کارم. کسی هم به من کمک نمی‌کند. گاهی ایم و از پدرت شکم می‌گیرم. اکنون او در خانه نیست، درمانده شده‌ام.» سپس شهید سیدحسن افزود: «ببینی پدرشتم و برایش بپردازم. فقط به اندازه پول بزرین ماشین برای خود نگه داشتم.»

آقا سیدمسیح هیچ وقت سراسر ضررت حق و ذکر و یاد او از ذهن و زبانش نمی‌رفت. در هر کاری فقط خدا را در نظر داشت و بسیار سفارش به اخلاص می‌کرد. گاهی می‌فرمود: «چه ذکر بی‌ربانی است، ذکر تحلیل (الله لا اله الا الله). لب نمی‌جنبید و گفتن آن را کسی نمی‌پندارد! اوآخر که چند سال در بستر بیماری افتاده و توان حرکت از او سلب شده بود، بسیار متاثر بود، از این باب که نمی‌تواند نماز بخوان طیار بخواند. می‌گفت: «هنا جعفر طیارم روزانه ترک نمی‌شد ولی کتب از خواندن آن عاجز»؛ نوازه روحانی او می‌گفت (فرزند زرومند شهید سیدحسن): اینچاه او وقتی است که در بالای سرش زیارت جامعه کبیره یا عاشورا بخوانیم و او با خرسندی می‌گردد بسیار.

به راستی چه سخت است برای مردم شهر به خصوص خانواده دافدار و دوستدارانش از دست دادن چنین پناهگاهی.

خداوند باگذراندنش را در آن بیت محترم جان‌شنینانش قرار دهد. در آن بیت هرگز بسته مبمان.

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت

باقی همه بی حاصلی و بی‌خبری بود
خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسربین

افسوس که آن گنج روان رهگذری بود
فرمود: «موسی‌بن خوزرج بن سعد اشعری» که از اصحاب امام رضا بود وارد شد. او که می‌خواست کسب مهبط فیوضات ربانی شود، درهمین شهر پس از الی۱۶الی۱۷ روز زندگی، با سرزشتی پاک و طلعتی تابان در سن ۲۸ سالگی زندگی را بهرود گذشت و از دیدار برادر در دلتش ماند. این حادثه سنگین و سهمگین سال ۲۰۱ ه‍.ق) دهم ربیع‌الثانی رخ داد. علامه مجلسی نقل کرده از علی‌بن ابراهیم از پدرش از سعد اشعری می‌گوید: حضرت (رضاع) که از حضرت فرمود: ای سعد! تذرا شما قبری است از ما، سعد گفت: فدای شما قوم شریف فاطمه دختر موسی‌بن جعفر(ع) را می‌فرمای؟ فرمود بلی، آنگاه حضرت فرمود: هر کسی او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت...^(۱) امام جواد(ع) فرمود: هر کسسی عمه مرا در قم زیارت کند برای اوست بهشت.^(۲)

ویژگی ها و وظایف عالمان دین

نهاد مقدّس «روحانیت» همواره قوی ترین خاستگاه دین باوری جامعه و پایگاه ایستادگی در برابر انواع تهاجمات به ارزش های الهی محسوب می شود. هدایت و رهبری جامعه و تقویت باورهای معنوی مردم، مسئولیت سنگین و رسالت خطیری است که با عنایت به دستاوردهای ممتاز انقلاب اسلامی ایران فرا روی حوزه های علمیه و روحانیت می باشد. فقیه فرزانه «حضرت آیت الله جوادی آملی (مدظله العالی) « که از نام آوران عرصه علم و عمل و پیشاتازان روحانیت روشن ضمیر بود و همواره کرسی درس حکیمانه ایشان روشنی بخش محافل حوزوی و مجامع علمی به حساب می آید، در مطلب پیش رو به جایگاه ممتاز و وظائف سنگین عالمان دین برای رهبری جامعه اسلامی پرداخته اند که به مناسبت سالروز صدور «منشور جایوب روحانیت» توسط حضرت امام خمینی (رض) به جامعه حوزوی کشور تقدیم خوانندگان عزیز می شود.

وظایف طلاب به عنوان سربازان ولی عصر (عج)
آنچه که وظیفه ما سربازان وجود مبارک ولی عصر است، این است که جامعه را به سمت آن مقصد اصلی هدایت کنیم. هم بگوییم از کجا آمدند و از کجا آمدیم، هم به کجا می رویم. این آدرس دادن، همراه مسافر رفتن، دست اینها را گرفتن، چراغ اینها شدن کار اصلی انبیاء و اولیاء (علیهم السّلام) است که عالمان دین که وارثان انبیاء هستند(۱)، همین مسئولیت را دارند! این مطلب اوّل. مطلب دوّم آن است که کاری از این مشکل تر نیست که انسان بفهمد از کجا آمد و به کجا می رود. چون ما بخواهیم یا نخواهیم، همان طوری که ما را آوردند، می برند و با ایدیت همراه است، به هیچ وجه تمام شدنی نیست. چون با ایدیت همراه است و به هیچ وجه تمام شدنی نیست و امر یقینی هم هست: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا (۲)، بنابراین کاری از این بزرگ تر نیست!

محدوده کار دانشمندان علوم تجربی
آنچه که معرفت شناسی نشان روی حس و تجربه است، تا چیزی را در آزمایشگاه ارزیابی نکنند باور نمی کنند؛ آنها حتّی در اینگونه از علوم ندارند، نه می توانند اثبات کنند، نه می توانند نفی کنند، نه می توانند بگویند ما شک داریم؛ وظیفه اینها فقط سکوت است. زیرا ابزار کار اینها حس است. چیزی که محسوس نیست و در آزمایشگاه حضور و ظهور ندارد، نه جای اثبات است، نه جای نفی اوست، نه جای شک او! یک عالم تجربی اگر از او سؤال بکنند آغاز عالم چگونه بود؛ اوست؛ او نه حق دارد اظهار نظر اثباتی کند، نه حق دارد اظهار نظر نفی کند، نه حق دارد بگوید من شک دارم! آ چون شک عدم ملکه است، در جایی است که انسان رشته این باشد، بتواند اخذّ الظرفین را ارزیابی کند.

❖ آنچه که وظیفه ما سربازان وجود مبارک ولی عصر است، این است که جامعه را به سمت مقصد اصلی هدایت کنیم. هم بگوییم از کجا آمدند و از کجا آمدیم، هم به کجا می رویم. این آدرس دادن، همراه مسافر رفتن، دست اینها را گرفتن، چراغ اینها شدن کار اصلی انبیاء و اولیاء (علیهم السّلام) است که عالمان دین که وارثان انبیاء هستند، همین مسئولیت را دارند.

الآن یک ادیب بخواهد درباره طب بحث کند، ادیب می تواند بگوید من نمی‌دانم این وازه این است یا آن. یا اظهار نظر اثباتی یا نفی ای یا شک؛ چون رشته اوست. اما درباره اینکه سل و سرطان و بیماری قلب را چگونه درمان می کنند، چون رشته ادبی او نیست، هیچ کدام از این امور سه گانه او را پذیرفته نیست. اظهار نظر اثباتی بکنند، مردم است، نفی بکنند، مردم است؛ شک بکنند، مردم است؛ اگر کسی فقط باید سکوت بکند. کسانی که ابزار کارشان حس و تجربه است، اینها درباره آغاز عالم اظهار نظر بکنند، درست نیست؛ درباره انجام عالم هم اظهار نظر بکنند، درست نیست که انسان کجا می رود، چه می شود؛ مگر اندیشه می‌میرد، مگر اخلاقی می‌میرد، مگر اوصاف می‌میرد؟ اگر فکر مردنی نیست، اگر اندیشه، مرگ بردار نیست، اگر علم مردنی نیست؛ عالم هم نمی‌میرد، اندیشمند هم نمی‌میرد، متفکر هم نمی‌میرد؛ اینها اوصاف روح است. مگر اینها قابل مرگ است؟!

کسانی در این قسمت صاحب نظرند که از آغازگرد جهان و عالم و آدم و پیوند اینها مأموریت رفته باشند و آن انبیاء و اولیای الهی اند که از این مثلث کاملاً باخبرند. یعنی از جهان، از انسان، از پیوند انسان و جهان کاملاً با خبرند. آنها هم از آغاز جهان، هم از ابتدای انسان؛ هم از پایان جهان، هم از پایان انسان؛ هم از کیفیت پیوند انسان و جهان و هم از کیفیت گسستن انسان از جهان با خبرند؛ اینها باید با خبر باشند. اینها راههای فراوانی را با اِثّاره عقول بشر: تَیْزُوا لَهُمْ ذِفَانِ الْعُقُول (۳) روشن کردند، از عقل کمک گرفتند، از نقل کمک گرفتند، وراثتی وراثتی کردند و آن عالمان دینند.

تربیتی ها و وظایف عالمان دین

این عالمان دین باید راه شناس باشند، راه بلد باشند، مدیر این کاروان باشند، روحانی این کاروان باشند؛ بگویند ما به کجا آمدیم و به کجا می رویم و راه بلد باشیم. این آقایان با چه نشانه راه را یاد بگیرند؟ این چه نشانه‌های ما است، مدیر کاروان است، این قیلاز رفته، مکان ها را ارزیابی کرده، آماده کرده، راه را بلد است؛ این می تواند یک عده ای را از مبدأ به مقصد برساند و برگرداند. این روحانین که عالمان دینند و شیفتگان، اینها از کجا از قیامت باخبرند؟ از کجا از بهشت و جهنم مستحضرند؟ از کجا می دانند ما کجاست می رویم؟ از کجا می دانند ما به کجا آمدیم؟

خدای سبحان بیش از ۶ هزار علامت برای ما فرستاد. این قرآن کریم که بیش از ۶ هزار آیه است،آیه یعنی علامت، نشانه! اگر ۶ هزار نشانه داد به آدم

معارف

Maaref@kayhannews.ir

ویژگی ها و وظایف عالمان دین

■ **آیت الله جوادی آملی**



❖ احکام شرعی برای امام راحل (ره) مثل ناموس ایشان بود !! یک وقتی در جمعی به عرض ایشان رسید که فلان جا یک خلاف شرعی شده، مثل اینکه (معاذ الله) گفته باشند به ناموس تجاوز شده! آن من دیدم صورتش سرخ شد!! دین خدای برای این پسر پیغمبر یک امر ناموسی بود و ایستاد در برابر او! و آن هزینه های سنگین را هم پرداخت.

رویه رو هستیم، برای اینکه ما با کلّ جهان رابطه داریم؛ مگر می شود انسان با جهان رابطه نداشته باشد؟ چه بد است، چه خوب است، چه حلال است، چه حرام است؛ تشخیصش آسان نیست ! این مشکل عمیق علمی ماست. مشکل ما این است که خودمان را دوست داریم، کاملاً علاقه مندیم، این علاقه ما یک علاقه نفسی است و نه عقلی، با هوا آمیخته است و چنین علاقه ای است که یُعمی و یُصم ! این حُبّ اللّٰهی یُعمی و یُصم(۹) همین است اما هرگز خودمان را آن طوری که هستیم در آینه نمی بینیم، خودمان را با محبت در آینه می بینیم؛ لذا خود را همیشه زیبا می بینیم، خودمان را با محبت با دیگرى ما را جور دیگرى می بیند ! مگر ما خودمان را آن جورى که هستیم در آینه می بینیم؟! این یک کار دشواری است که انسان خودش را از آن علاقه تخلیه کند، خودش را ازطوری که هست در آینه ببیند؛ اما این هنر را نداریم آن جورى که هستیم خودمان را ببینیم، این صورتمان را آن طوری که هست در آینه نمی بینیم، چه رسد به سیرِتمان ! ما به خودمان جدّاً علاقه مندیم، این نهم نیمی نیست، این به سیرِتمان ! ما به خودمان جدّاً علاقه مندیم، این علاقه آدم را کوّو و کر می کند و آدم اُعمی و اُصم نمی شنود.پس چه جورى ما خودمان را درمان کنیم؟ آن وقت تا خودمان را درمان نکردیم، طبیبّ ِ پُداوى التّاس و هُوَ غلیل(۱۰) ! ما چگونه می توانیم مردم را معالجه بکنیم؟

آثار حُبّ عقلی و حُبّ آمیخته با هوى
لذا به اهل بیت (علیهم السّلام) نیازمندیم که اینها واقعاً به خودشان علاقه داشته باشند، نه عاطفه، از روی هوى نیست؛ لطوری که هستند، دوست دارند. یعنی حُبّ عقلی دارند. اگر حُبّ اینها حُبّ الهی است، خودشان را آن طوری که عقل و نقل می گوید دوست دارند. بنابراین این حُبّ چون «حُبّ عقلی » است، نصر و سُمع می یخشد، آدم را بصیر و سمیع می کند. یک حُبّ حَسّ است، آدم را اُعمی و اُصم می یخشد، این فرق است ! شما می بینید آدم با یک قوت کردن این چراغ را یا این شمع را خاموش می کند، با یک قوت کردن ممکن است این شعله را مشعل تر بکند. تا کی قوت بکند، چه جور قوت بکند، کجا قوت بکند ! یک قوتى است براى خاموش کردن، یک قوتى است براى اشتعال بیشتر. آدم را دوست دارد، شمع را دوست دارد، محبت دو جور است، آن محبت آمیخته با هوى واقعاً یُعمی و یُصم !

اگر کسى اُعمی و اُصم شد او مشکّل خودش را نه می بیند، نه آن ناله خود را می شنود ! آخر ما که آن فطرت را از بین نمی بریم، این فطرت را از بین به کور می کنیم خدای ناکرده: قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، مستحضرند که این (زند) دوّم،تبذیل شده (یا) است. دَشْن بود، دَسْیس بود، دَسْشوس کردن بود، غراژن را روی فطرت ریختن بود، دَفن کردن بود: تَبَشَّهْ فِی الثَّرَاب (۱۱) همین است! این خاک ها را کنار می برد، یک چیزی را در خاک دفن می کند، بعد رویش خاک می گذارد!ین می شود دسیسه. این فطرت را در این غراژن و اغراض دفن می کند، اغراض و غراژن را رویش می گذارد، این بیچاره می شود زنده به گور ! صدای ضعیف او باید به گوش آدم برسد، اما نمى رسد ! این فطرت می گوید من این را مى خواهم، این نفس لُهامی می گوید چیرا این کار را کردی؛ این صدای ضعیف است، آدم کر نمى شنود !

آن محبتی که آن ذوات قدسی دارند، آدم را بصیر می کند،آدم را سمیع می کند، می فهمد مشکلتان چیست، می فهمد ناله شان چیست؛ معالجه می کند. آنها از این دو مشکل منزّه و معصومند؛ یعنی همی دانند چه باید کرد، هم سمیع و بصیرند در درمان. ما دو تا مشکل داریم، نه می دانیم در عالم چه خبر است؛ چه واجب است، چه حرام است؛ چه بد است، چه خوب است؛ خیلی از چیزها را نمى دانیم. تازه آن مقدار هم که می دانیم، بخواهیم در خودمان پیاده بکنیم؛ خودمان چون خودمان را با محبت نگاه می کنیم، بد نمى بینیم !

این همان است که هُمّ یَحْشُوْنَ اَیَّهَمْ یَحْشُوْنَ ضَعْفًا (۱۲). مگر ما آن طوری که هستیم داوری می کنیم؟! ما همه مان سعى می کنیم حرف خودمان را توجیه بکنیم؛ حالا یکی کمتر، یکی بیشتر ! اگر هُمّ یَحْشُوْنَ اَیَّهَمْ یَحْشُوْنَ ضَعْفًا، این جز حُبّ اللّٰهی یُعمی و یُصم چیز دیگر نیست! آنها می آیند چشم ما را معالجه می کنند، ما با بصیر می کنند؛ گوش ما را معالجه می کنند، ما را سمیع می کنند؛ ما با حرف خودمان را بشنویم. این ناله مان را که شنیدیم، به فکر معالجه می افکنیم، وقتی ناله را نشنود؛ اگر کسی دل درد دارد، می ناله، ناله خودش را خودش شنیده، درد خودش را خودش احساس کرده؛ آن وقت چه جورى معالجه بکنند؟

صفحه ۶

پنج شنبه ۳ اسفند ۱۳۹۱

۱۰ ربیع الثانی ۱۴۳۴ – شماره ۲۰۴۳۶

ما باید ناله خودمان را بشنویم، که این بیچاره ناله می زند که من از کجا می برید؟ من با مرگ نمی یوسم! من با مرگ از پوست به در می آیم، کجا من را می برید؟! این همیشه ناله دارد. ما باید ناله خودمان را بشنویم!

مراقبه و محاسبه اعمال، کار اصلی روحانیت
این که می گویند: مراقبت کنید، مراقبت کنید،محاسبه کنید، یعنی این ا حرف خودمان را باید بشنویم، این ناله خودمان را بشنویم. اگر شنیدیم، می فهمیم درمندیم؛ اگر درمان را احساس کردیم، یقیناً طبیب هست.ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست ! آن طبیب ذُوّار هست؛ ذات اقدس اِلّٰه، برای همین امت ۱۴ طبیب فرستاد ! بنابراین روحانیت کار اصلی اش این است؛ اگر یک چنین کاری کرد، آن وقت بشریت را نجات داد !

حسابیت فوق العاده حضرت امام (ره) نسبت به اجرای دین
گوشه ای از این کار را شما درباره امام (ره) دیدید. نمى دانم از نزدیک کسانی بودند که ایشان دیدند یا نه ! احکام شرعی برای او مثل ناموس ایشان بود !! یک وقتی در جمعی که گزارش می دادند، به مردم ایشان رسید که فلان جا یک خلاف شرعی شده، مثل اینکه (معاذ الله) گفته باشند به ناموس تجاوز شده !! آدم تحلل نمی کند، چه جور صورت سرخ می شود؟ دین خبرایى این پسر پیغمبر یک امر ناموسى بود و ایستاد در برابر او ! و آن هزینه های سنگین را هم پرداخت. من دیدم صورتش سرخ شد !! خدا این جور آدم ها را هم یاری می کند، وعده الهی هم حق است، اِنْ تَضَرُّوا اِلَّاهَ یَضُرَّكُمْ (۱۳)، وَ لَیَضُرَّنَّ اِلَّاهَ مَنْ یَضُرُّهُ (۱۴)، وَ کَتَبَ اِلَّا لَاعْلَیْنِ اَنَا وَ رُسُلِی(۱۵)، مَنْ اَصْدَقُ مِنْ اِلَّاهِ قِیَالًا(۱۶)؟! این کار، کار شما آقایان است؛ کار ماهاسات که این لباس را در بر داریم، کار کوچکی هم نیست ! و از دیگران هم بر نمی آید. دیگران علوشان محترم کارشان محترم، خودشان هم محترم؛ اما این کار، کار انبیا است. هم درمان شدن و هم درمان کردن از دو خطر رهائی یافتن است.

ویژگی های مسیر روحانیت
یک مقداری که اِنْ شاء الله ما جلو برویم، این کار برای ما سخت نیست، چون سرمایه اش را به ما داد، اگر این راه رفتنی نبود، واجب نمى کرد؛ و اگر سخت بود، نمى گفت آسان است ! فرمود: این راه آسان است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ(۱۷). فرمود: این آسان است، سخت نیست؛ اَللّٰهُ بَالِغٌ فِی اَمْرِهٖ سُبْحٰنَہٗ وَ عَظِیْمُہٗ سَنَسْتَلْقِی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۱۸)؛ اَنَا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، مطالبی عمیق است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۱۹)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۰)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۱)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۲)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۳)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۴)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۵)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۶)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۷)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۸)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۲۹)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۰)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۱)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۲)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۳)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۴)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۵)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۶)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۷)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۸)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۳۹)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۰)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۱)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۲)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۳)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۴)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۵)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۶)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۷)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۸)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۴۹)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۰)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۱)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۲)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۳)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۴)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۵)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۶)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْلًا(۵۷)؛ اَمَّا تَمَّتْ نِیَّتُکَ، اگر سخت بود، او نمى گفت آسان است. دلپذیر است، گوش نواز است، آسان است. سبک نیست، وزین است؛ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ، یُسِّر است و نه عُسْر؛ و با محتوای وزین است. سَلْطَنَی غَلِیْقَ قَوْلًا قَبِیْل